

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم در بحث گذشته‌ی همین بحث مکاسب هم یک مقداری از بحث خارج شدیم اما اگر آن نکته‌ی را که اخیراً، این نکته اخیراً به ذهنم رسید در ذهنم نبود سابقاً و آن البته در ذهن ما همیشه از سابق همین بود که استصحاب را از روایات نمی‌شود اثبات کرد به خلاف این حرفی که آقایان می‌زدند و روایت لا تنقض الیقین بالشک حالا آن اشکالاتی که به لحاظ فهرستی و تاریخی و جغرافیایی و اینها عرض کردیم اشکالات آنها را هم من دفع بدانیم باز آن در نمی‌آید حالا به تعبیر مرحوم آقای شیخ هادی طهرانی قاعده‌ی مقتضی و مانع در می‌آید یا به تعبیر بنده قاعده‌ی، و آن اگر باشد یک امر تعبدی است آن هم حرف بدی نیست یعنی شما متعبد هستید اگر سند روایت قبولش بکنید روایت را چون عرض کردم عمده‌ی اشکال ما در روایات همان عدم ذکر کلینی و عدم ذکر صدوق این به نظر ما خیلی موثر است یعنی در مرحله‌ای که فرهنگ شیعه است این جا نیافتاده است.

در یک کتابی کتاب مرحوم حسین بن سعید آمده است که این کتاب حسین بن سعید به تعبیر مرحوم نجاشی و شیخ مصنف بوده در مصنف آمده است، با اینکه اصل کتاب جزو اصول است روایت حریز است، کتاب حریز جزو اصول است، لکن در مصنفات بعدی آمده است، فرض کنید مرحوم صدوق حرفش این است که کتاب فقیه من در رتبه‌ی اصول مثل اصول نه اینکه ایشان اصولی است.

یک کسی به من گفت که هیچ کس نگفته کتاب فقیه اصولی است نه روش اصولی، یعنی روایتی که انتخاب کرده اختیار کرده، گزینش کرده فتوا به آن می‌دهد اما در خصال اینطور نیست. البته عرض کردم کرارا این برای اینکه اینطور مشهور است مرحوم صاحب حدائق یک مقدمه‌ای دارد که در خصال و علل هم گاه گاهی روایتی را نقل می‌کند بعد می‌گوید قال محمد بن علی، علی بن الحسین مصنف هذا الكتاب این روایت را لا اعمل بها پس بنابراین در این کتاب‌ها هم اگر حاشیه نزد قبول کرده ایشان یک مبنای این جوری، لکن خلاف ظاهر است نمی‌شود مطلب ایشان قابل قبول نیست آنجا چون خیلی بین بوده انداخته است.

و لذا عرض کردیم بعید نیست مصنفات تعبیری که بنده عرض کردم این یک به اصطلاح چون بعضی از آقایان در مباحث که وارد می‌شوند اصلاً فرض کنید رأی سنی و اینها من به آنها می‌گویم اینها اصلاً رأی تاریخی دارد به سنی، اصلاً اصول در بین اوائل امر کتابی بود که در سر درس استاد می‌نوشت، استاد می‌گفت حدثنی فلان می‌نوشت بعد می‌آمد خانه اینها را مقایسه می‌کرد با بقیه‌ی روایات،

روایاتی که از مشایخ دیگر شنیده بود از همین راوی بود ، از مشایخ دیگر بود ، کم و زیاد می کرد ترجیح می داد آن وقت این را مرتب می کرد یعنی قبول می کرد .

و لذا ممکن بود از یک استاد هزار تا روایت نوشته اما مجموعا ۴۰ تای آن را نقل بکند بقیه اش را نقل نکند و ما عرض کردیم ظاهرش این است یک کتابی من دیدم انگلیسی است یا لاتین یونانی اش یا انگلیسی اش چرک نویس و پاک نویس معلوم می شود این سابقه ای در تمدن یونانی داشته یک مطالبی را در محضر استاد می نوشتند بعد می آمدند در خانه به اصطلاح مرتب می کردند که اصطلاحا ما الان چرک نویس و پاک نویس می گوئیم ، لکن چرک نویس اصطلاحی ما نبوده ما چرک نویسی همین جوری تند تند می نویسیم بعد مرتبش می کنیم نه این چرک نویس نبوده است .

ریشه ی کلمه ی اصول احتمالا شاید از کوفه شروع شده از شیعه به خاطر تاثر فرهنگ یونانی یک چیزی را در محضر استاد می نوشتند دقت کردید ؟ این نوشته لفظ لاتینش را یا انگلیسی را چون من الان در ذهنم نیست ، نوشته که این ، اصلا این کلمه ی اصول در حقیقت که اهل سنت هم دارند اصول آن چیزهایی بوده که از استاد نوشته بعد اینها را مرتب کرده ما الان ترجمه کردیم تقریبا چرک نویس و پاک نویس پس این یک سابقه ی تمدنی در بشر دارد اینطور نیست که بین اهل سنت باشد و بعد شیعه مثلا متاثر شدند کلمه ی اصول و مصنفات حالا بعد به معنای دیگری گرفتند دقت می کنید ؟

ما معتقدیم در بحث های تاریخی هر چه بتوانیم عقب تر برویم حتی به ریشه های انسانی اش برسانیم که این بوده این مطلب بوده یک چیزی را اساسا نوشتند بعد آمدند خانه بررسی کردند گفتند نه این قابل قبول نیست استاد دیگر خلافتش را گفته حرف آن استاد ، این قسمت را حذف کردند . این را اصطلاحا چرک نویس ، یک لفظ چیز دارد نمی دانم لفظش انگلیسی بود لاتین بود یونانی بود نمی دانم چه بود یک لفظی دارد این را به این معنا می گرفتند آن یکی را ، این مشابه این دو تا لفظی که اینها گفتند اصول و مصنفات بعدها آمد .

البته نزد ما احتمالا بعدها یک معانی دیگری هم ، ارزش های دیگری هم پیدا کرد . عرض کردم قدیمترین مصدری که ما در کلمه ی اصول داریم در احمد بن هلال است ایشان متولد ۱۸۰ است حالا فرض کنید ۱۲۰ مثلا ایشان سال ۲۰۰ مشغول نوشتن حدیث شده و اینها مثلا از سال ۲۰۰ کلمه ی اصول آمده در شیعه و قدیم ترینش هم خود شیخ طوسی است دیگر بعد از شیخ طوسی هم از خودش نقل نمی کند که این از اصول است یا از مصنفات ، می گوید روی جمیع الاصول والمصنفات ، آن که اعتماد می کند مرحوم صدوق است یعنی تقریبا تا سال های ۴۰۰ - ۴۲۰ این اصطلاح در بین شیعه بوده بعد هم کلا حذف می شود .

شیخ طوسی هم هیچ کجا نمی گوید هذا من المصنفات هذا من الاصول ، خود شیخ طوسی ندارد ، اما مرحوم شیخ صدوق دارد و جمیع ما فيه ماخوذ من الكتب المشهورة التي عليه المعول و اليه المرجع مثل كتاب فلان اسم می برد حریر و اینها و کتب حسین بن سعید را هم اسم می برد و الی غیر ذلک من الاصول و المصنفات ، یعنی شیخ صدوق تصریح می کند که من کتابم را از مجموعه ی اصول و مصنفات جمع آوری کردم دقت کردید ؟ تعبیری که شیخ صدوق دارد ، این تعبیر را شیخ طوسی ندارد .

لذا ما احتمال دادیم از سال حدود ۲۰۰ کلمه ی اصول وارد تفکرات ، این خیلی من چون تاریخ را می گویم به قول آقایان این تاثیر گذار است و در بین اهل سنت قبل از آن هم بوده است چون از استاد می شنیدند و این حدیث متأسفانه با اینکه اصلش از کتاب حریر است اینکه کتاب حریر جزو اصول است عرض کردم این را دائماً می گویم چون جایی گفته نشده است این هم مرحوم نجاشی ندارد این را شیخ طوسی منفردا دارد ، له کتب تعد کلها فی الاصول ، درباره ی حریر دارد که کتب ایشان جزو اصول است ، لکن مصدر متوسط ، چون اصطلاح مصدر متوسط هم از بنده هست .

در مباحث فهرستی ما چون مصدر را سه قسمت می کنیم مصدر اولی ، مصدر متوسط ، مصدر متاخر ، مصدر متاخر آن که الان به ما رسیده مثل کافی ، تهذیب ، استبصار ، دقت کردید ؟ مصدر متوسط کتاب حسین بن سعید است این جزو مصنفات است اینها نکته هایی است که آقایان می گویند این بحث های فهرستی که شما می گوید چیست این معنایش این است .

و لذا آنها اصلاً این حرف ها را نگاه نمی کنند حسین بن سعید ثقة عن حماد ثقة همینطوری ، روشن شد ؟ دقت کردید چه می خواهم بگویم اما اینکه این اصلش چه بوده این کتاب چه ارزشی داشته جزو اصول بوده این کتاب قطعاً به قم آمده قمی ها روی این کتاب حساب باز کردند کلینی و این روایت را قمی ها نیاروندند در مصادر متوسط ، مصادر متوسط ما در قرن سوم است ، مصادر متاخر ما در قرن چهارم است .

یکی از حضار : مصادر متاخر شما می شود مصادر اول بعضی ها

آیت الله مددی : آها مصادر اول بعضی ها مثل کافی قبل از اول چون به کافی هم مراجعه نمی کنند به وسائل ، به وسائل هم اگر مراجعه

کنند خیلی قلیل و الا به جواهر و مستمسک و مثلاً جواهر و اینها

یکی از حضار : مصادر متاخر آمده ما فکر می کردیم مثلاً تا چند سال پیش که نگو متاخر شما می شده همان اوائلی که

آیت الله مددی : اوائل اینها هم نمی شود ، چون اینها از جواهر .

یک آقای داشت تحقیق جواهر می کرد اسم نمی برم من به او گفتم آقا این احادیثی که می آورید به آن آقا گفتم اینها را با وسائل نگاه بکن چون بعد یک روزی من را دید گفت آقای مددی خیلی فرق است حالا ما داریم جواهر را می خوانیم احادیثش را ، چند جلد هم چاپ کرد ظاهرا همه اش را چاپ نکرد نمی خواهم اسم ببرم ، من الان به وسائل که مراجعه می کنیم بین جواهر با وسائل فرق است ، گفتم مرد حساسی اگر به کافی مراجعه کنید بدتر ، باز به کافی و تهذیب و فقیه مراجعه کنید باز مشکل بیشتر است .

تازه به قول شما مصدر اولشان گاهی همین جواهر است یا مثلا این کتاب مستمسک یا کتاب آقای خوئی است ، دقت می کنید ، البته آقای خوئی در این مبانی نوشتند اگر ما گاهی اوقات عبارت را نقل می کنیم که با وسائل نمی سازد چون ما از مصدر اولی گرفتیم یعنی کافی گرفتیم این را دارد این را آقای خوئی بعضی جاها دارند اما مقید نیستند استخراجی که شده در کتاب ایشان روی وسائل استخراج شده است دقت می کنید ، اما نوشتند اگر فرقی هست گاهی ما به مصدر اصلی یعنی همان کتاب کافی مراجعه کردیم دقت کردید حالا ما خیلی از مباحث خارج نشویم .

علی ای حال چون استصحاب را من متعرض شدم مرحوم نائینی استصحاب را به چه مناسبت در اینجا آوردند چون گفتند اجازه بنابراینکه کاشف است آیا حکم اماره دارد آن وقت اماره هم دو جور یا طریقی محض باشد که آقایان قائل هستند طریقت برایش قائلند یا سببیت باشد که ایجاد مصلحت بکند حالا یا مثل اهل سنت یا مثل شیخ انصاری مصلحت سلوکیه و الی آخره اماره بر قولی به سببیت یا از قبیل استصحاب است من به این مناسبت وارد بحث استصحاب شدم امروز هم ظاهرا نمی رسیم بخوانیم و عرض کردیم .

حالا اولاً عرض خواهیم کرد که به نظر ما کلاً این بحث علمی نیست بحثی را که نائینی مطرح فرمودند این کشف غیر از آن کشف است ظاهراً این اصلاً یک اشتباهی پیش داده و علی تقدیری که حالا این کاشفیت اجازه مثل کاشفیت اماره باشد یا مثل ، در استصحاب چون این آقایان یک کشفی قائلند و لذا عده ای استصحاب را جزو امارات هم گرفتند و عده ای هم مثل آقای خوئی این کشف را به اصطلاح گرفتند قبول کردند و لکن گفتند جنبه ی حکایت ندارد .

و لذا استصحاب را اصل نگرفتند شبیه اماره گرفتند لکن لوازم و ملازمات و اینها ثابت نمی شود مثبتاتش ثابت نمی شود چون جنبه ی حکایت ندارد و ما برای این جهت آن بحث دیروز را مطرح کردیم که روشن بشود حالا غیر از اینکه اصلاً این بحث ربطی به ، چون ایشان کلمه ی کشف را آوردند در اینجا در باب استصحاب ما به این مناسبت متعرض آن بحث ، غرض خیال نکنید خیلی خارج از بحث شدیم ، ما عرض کردیم اصلاً آنجا کشفی نیست که شما اینجا از آن بحث می کنید آن کشفی که در باب استصحاب است کشف ابداعی است .

کشف ابداعی ابداع نفس است اصلا آن کشف نیست کشفی که در باب امارات است نیست ، آن طریقی که در باب امارات مطرح است در باب استصحاب ، لکن نکته اش را عرض کردیم نکته ی اساسی چون اصول ابداعی هستند بینیم چه چیزی را ابداع کرده ، یک دفعه مثلا تذکیر شدن را ابداع کرده ، یک دفعه ملکیت را ابداع کرده ، این تصرف می کند پس مالک است چه چیزی را ابداع کرده است ؟ در استصحاب نکته ی اساسی اش این است که کشفش را ابداع کرده یعنی منشاء ، روشن شد ؟ چون این یقین سابق داشت آن یقین خودش کاشف است ، دارد آن را توسعه می دهد و لذا این ابداعش مناسب با خود آن داده های قبلی است یعنی با داده های ذهنی است داده ی ذهنی اش در اینجا یقین است ، ابداعی که می خواهد ، دقت کردید ؟

اینها خیال کردند کشف است و بعضی ها هم تصور کردند چون در سابق بوده یا حتی نسبت گرفتند که ما مثلا دیدیم ۹۰ درصد حساب سنجی کردیم آمار گیری ، ۹۰ درصد اشیائی که سابقا بوده تا دو روز ، سه روز بعد هم موجود بوده است . روی حساب احتمالات پس این می شود مثل امارات ، روی حساب احتمالات مثلا ، از باب عقلائی از باب حساب احتمالات .

عده ای هم حتی بحث فلسفی مطرح کردند که ما اصولا علت محدثه کافی است ، علت مبقیه نمی خواهد ، حالا که شما علت محدثه را یقین دارید ، دیگر علت مبقیه نمی خواهد خودش باقی است ، می گویم راه های عجیب و غریبی را رفتند برای اینکه این استصحاب را . و لذا حرفی که من اخیرا زدم این تا حالا در ذهنم نیامده بود اما اگر این درست بشود خیلی مطلب عجیبی است عرض کردم این مطالبی که آقایان می گویند استصحاب را یک نوع اعتبار ادبی حساب می شود ، اعتبار قانونی اصلا نیست ، اصلا ما در استصحاب دیدم یکی از آقایان که می خواهد اصول را معنا بکند تراحم نمی دانم حفظی و فلان می گوید اینها در غیر استصحاب اما در استصحاب گیر می کنند چه کار کنند چون در استصحاب چیزی نیست اصالة الطهارة را می گوید طهارت ، اصالة التذکیر را می گوید تذکیر ، در استصحاب چیزی نیست آن فقط یقین سابق است .

یقین قبلی اش گاهی طهارت است ، گاهی نجاست است ، گاهی تذکیر است ، گاهی عدم تذکیر است ، مختلف است یکنواخت نیست که لذا در استصحاب گیر کردند که استصحاب مثلا مثل مبنای آقا ضیاء با تراحم حفظی این را چطوری درست کنند حرف عجیب و غریبی هم هست حرف آقا ضیاء .

علی ای حال چطور این را با آن درستش کنند استصحاب را اینها گیر کردند و لذا من تا حالا همیشه این ارتکاز اولیه ی من بود چند سال است من می گویم استصحاب یک اصل سحر آمیزی است این درست کردنش با قواعد .

تازگی این چند روز اخیر است از برکات این مرض و زیاد در خانه ماندن به ذهنم رسید که چون ما لا تنقض را قبول نکردیم، استصحاب را روی ارتکاز عقلائی قبول کردیم، روی ارتکاز عقلائی هم تفسیر کردیم توسعه الیقین بقاءاً تنزیل یقین در مرحله ی بقاء این تنزیل یک نوع تنزیل ادبی است روی تاثیر احساسی و عاطفی دارد.

یکی از حضار: یعنی می فرمایید کلاً از اصول فقه کلاً کنده می شود.

آیت الله مددی: بله، حتی در موضوعات.

البته در موضوعات عده ای از موضوعات عقلاء حتی من در بحث استصحاب زمان هم متعرض شدم، چون آقایان می گویند استصحاب زمان نمی تواند نمی دانم زمان آنما و متصرف و از این حرف هایی که گفتند این اگر شما بگویند تا دو دقیقه ی قبل شب بود الان شب است این الان عوض شده است و از این حرف ها

من گفتم با تمام این اشکالاتی که در استصحاب زمان کردند اما استصحاب زمان را گفتم عرف اجمالاً قبول دارد یعنی اگر می داند شب است هنوز هوا روشن نیست می گوید تا حالا شب بوده شب، یک ارتکاز عرفی هست، آیا به مفاد کان تامه است یا کان ناقصه آنها چون اشکالشان این است که مفاد، عرض کردیم در اینجا در نظر عرف مفاد کان تامه و ناقصه یکی است فرق نمی کند، یکی است.

اینکه شب بود پس بود شب هنوز شب است، اما الان شب است مفاد کان ناقصه، اینکه الان شب است که حالت سابقه ندارد من عرض کردم در عرف این را می بینند هنوز روشن نشده هوا می گویند شب است این را می بینند و مفاد کان تامه و این عبارت بنده است، مفاد کان تامه و ناقصه در باب زمان یکی است، عرف این دو تا را دقت نکرده است که آقایان آمدند در اصول دقت کردند مفاد کان تامه حالت سابقه دارد اما به درد نمی خورد، مفاد کان ناقصه هم حالت سابقه ندارد چون می خواهیم بگوییم الان شب است، بگوییم شب بود، شب هست خیلی خوب اما الان شب هست اثبات نمی کند.

الان شب است این حالت سابقه ندارد مفاد کان ناقصه حالت سابقه ندارد مفاد کان تامه هم حالت سابقه دارد به درد استصحاب نمی خورد اثر بر او بار نمی شود الا با مثبتاتش دقت فرمود؟ ما آنجا عرض کردیم و لذا حرف مرحوم نائینی که شک در مقتضی را ایشان حجیت نمی دانستند ایشان در موضوعات هم حجیت نمی دانند، مرحوم استادمان آقای بجنوردی قائل بودند مثل نائینی که شک در مقتضی حجیت نیست، لکن در دوره ی اخیر که من در خدمتشان بودم برگشتند مبنایشان مثل مرحوم شیخ و مثل مرحوم صاحب کفایه شد که شک

مطلقا چه در مقتضی چه در ، منتها چاپ کردند همان مبنای نائینی را که شک در مقتضی جاری نمی شود اما در درسشان من نوشتم در حاشیه ی کتاب خودم فی درس اخیری که ما حاضر شدیم ایشان برگشت از مبنایش دست برداشت .

حالا ما فعلا داریم کم کم از مبنای خودمان که استصحاب را کلا از بحث قانونی خارج بکنیم ، اولاً استصحاب در بحث قانونی در دنیای اسلام جزو اصول قرار گرفته نه فقط در فقه ، یعنی جزو کلیاتی که فقه روی آن مبنا می شود دقت می کنید ، استصحاب را اینجوری گرفتند در فقه هم که عرض کردیم مثلاً مقدمات کتاب مجله سه تا اصل یا چهار تا اصل استصحاب آورده به عنوان اصل قانونی هم آورده ماده ی یک ، ماده ی دو ، نمی دانم ماده ی شش و هفت و هشت و اینطوری ، چندتا مواد ، دارم کتاب را چون حالا نمی خواهم بخوانم ، اسم مواد هم هست یعنی من در بحث استصحاب مواد ایشان را خواندیم و عرض کردیم مرحوم آقای شیخ محمد حسین کاشف الغطاء هم اشکال می کند که این سه تا یکی است گفتیم نه فرق می کند نکات جهت فنی فرقی را هم در آنجا توضیحاتش را عرض کردیم .

علی ای حال خوب دقت بفرمایید ، اخیراً آن که برای من پیدا شد مشکل این شد که این شاید اصل قانونی نباشد کلاً مثل ارتکازات عقلائیه ، مثل الفاظ و اینها ، ارتکازات عقلائیه هست در جایی که کسی مالک بود ملکیت را ادامه می دهند این هست نمی شود انکار کرد کسی زن و شوهر بودند می گویند هنوز زن و شوهر هستند ، این هست در ارتکازات عقلائی هست .

اما ارتکازات عقلائی در قانون بیاید اینکه ثابت نیست در همه جای موضوعات خارجی هم بیاید ثابت نیست ، مثلاً شک در مقتضی این چراغ روشن بود درش نفت بود الان چهار ساعت گذشته اصلاً من نمی دانم نفتش به اندازه ی دو ساعت بود یا به اندازه ی پنج ساعت اصلاً اصلش را نمی دانم معلوم نیست که اینجا استفاده کنیم ، اصلاً من نمی دانم آن نفت دارد که تا الان روشن باشد یا نه مقدار نفتش روشن نبود .

یک دفعه می دانیم مقدار نفتش ۵ ساعت است ۲ ساعت گذشته می گوئیم بله هنوز روشن است چون می دانیم قابل ، این شک در مقتضی مراد این است شک در مقتضی ، یک دفعه خود آن مقتضی اصلاً ابهام دارد مثلاً خیار ، آیا خیار به نحو فور است یا ترفی است ما اصلاً در خود آن شبهه داریم که این حق خیار را به نحو فوریت یا نه یک روز ، دو روز ، سه روز به نحو متراقیا هم برای شما حق خیار قرار دادند حالا یک ساعت بعد ، دو ساعت بعد ، یک روز بعد ، دو روز بعد ، این شک در خود اقتضایش است .

حالا اگر آن البته شک در شبهات حکمیه هم هست شبهات حکمیه هم قبول نکردیم، غیر از شبهات حکمیه بودن اصلا شک در مقتضی هم هست عرض کردیم بعید نیست در سیره عقلانی شک در، آن که مرحوم نائینی ارتکاز، ارتکاز عقلانی اش خیلی لطیف است به نظر من در شک عقلانی ما از این راه وارد شدیم نه از کلمه‌ی لا تنقض که شیخ دارد این را لفظی وارد شدند.

عرض کردیم ما چون استصحاب را حالا نخواندیم امروز، استصحاب را از راه لفظی وارد نشدیم دنبال بحث‌های لفظی آقایان نیافتادیم و لذا در استصحاب کلی گفتند نمی‌دانم سه قسم است، قسم سومش هم دو قسم است، نمی‌دانم چهارم دارد و فلان، گفتیم اصلا استصحاب کلی عرفی نیست، یعنی اگر زید در خانه بود خوب انسان هم در خانه، شک داریم زید هست در خانه یا نه، این را می‌گوییم عرفی است بله زید هست عرف می‌گوید که بود قبلا، اما اگر شک کردیم انسان در، انسان اصلا این قسم اولش که مسلم است این هم عرفی نیست.

آن نمی‌آید بگوید که من چون دیدم زید در خانه است انسان اصلا این در بحثش خطور نمی‌کند، این یک چیزی است که شما بعد خودتان در می‌آورید و الا اصلا در آن ارتکاز، دقت می‌کنید، این اصلا استصحاب کلی را ما اصلا از قسم اولش، یک قسم اولش را که مسلم بود ایشان درست است، که زید در خانه هست استصحاب بکنیم بقاء زید و استصحاب می‌کنیم بقاء انسان گفتیم همین هم عرفی نیست.

چون بقاء انسان در دار یا وجود انسان در دار عرفی نیست این را شما خودت می‌فهمید، می‌گویید حالا که زید هست پس انسان هم هست و الا آن که در عرف هست اصلا نگاه نمی‌کند استصحاب بقاء انسان اصلا روی کلی کار نمی‌کند. این حرف مدرسه‌ای است، ما در استصحاب کلی نه اینکه در قسم سوم یا چهارمش بحث کردیم در همه‌اش بحث کردیم، گفتیم اصلا استصحاب کلی را خارج کنید از اصول اصلا این بحث استصحاب کلی بحثی نیست که قابل طرح باشد.

چرا چون عرف این را حس نمی‌کند حتی در آن قسم اول که دیگر مسلما استصحاب را جاری می‌کنند دیگر قطعی گرفتند که استصحاب جاری است در آن قسم اولش هم ما جاری نکردیم بله شما وقتی استصحاب زید کردید می‌گویید زید در خانه بود الان هست بله انسان هست این خودتان دارید می‌گویید این مفاد استصحاب نیست تعبد، نمی‌خواهد دو تا برای شما تاثیر احساسی درست بکند یکی بقاء زید یکی بقاء انسان دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟

مثل اینکه مرحوم شیخ می گوید شما اگر شک در حجیت کردید استصحاب عدم حجیت نکن چون شک در حجیت خودش یعنی عدم حجیت دیگر نمی خواهد تعبد ، چون در استصحاب تعبد می خواهد باید بگوید سابقا حجت نبوده آن نبودن را الان می کشیم می گوید احتیاجی به این نداریم که شما سابقه تصور کنید و الان بکشید چون همین که می گوید من شک دارم در حجیت همین که شک کردید حجیت نیست ، دقت کنید .

و لذا اگر یک اثری بر مجرد شک بار شد دیگر نمی خواهد استصحاب بکنید آنجا دنبال استصحاب نمی خواهد بروید ، این کارهایی بود که اصولیین متاخر شیعه انصافا یک مقدارش را خوب تنقیح کردند اگر این مبنا البته هنوز من خیلی روی آن سفت نایستادم اما بعضی وقت ها فکر می کنم می بینم حرف بدی نیست که اصولا استصحاب را از دایره ی این ابحاثی که این همه مفصل بحث کردند

اینکه مرحوم نائینی هم در تبییه الملة چند دفعه عرض کردم می گوید و اعجبا علمای ما در بحث استصحاب اینقدر مباحث دقیقی را مطرح کردند لکن در مباحث اداره ی جامعه هیچ چیزی نگفتند ، هیچ صحبت نکردند . ما اخیرا به ذهنمان رسیده که با ایشان شوخی بکنیم چون آن استصحاب واقعیت ندارد اوهام است در اوهام می شود آدم زیاد صحبت کرد اما اداره ی جامعه اوهام نیست این واقعیتی هست مبتلا هست انسان هست زن هست مرد هست جوان ازدواج می خواهد خانه می خواهد مسکن می خواهد اینها واقعیت است اینها چون از دستشان واقعیت نمی آمد به قول حافظ چون ندیدند حقیقت افسانه زدند چون آن خودش اوهام اندر اوهام بوده سرش بیشتر این است ایشان می گوید و اعجبا اینقدر فروغ دقیق نکردند اینجا که رسیدند مطلب راست هم هست اما به خاطر این است که شیعه حکومت دستش نبوده و از وقتی هم که حکومت شیعه آمد متاسفانه آن بخش اعظم حوزه و ارزش حوزه رفت نجف که خودش را از ایران خلاص بکند از تاثیر صفویه و شاهان شیعه خلاص بکند چون شاهان شیعه موثر بودند از سال ۹۰۶ که شاه اسماعیل تشیع را شروع کرد تا الان که ۱۴۴۶ ۵۴۰ سال است خوب این ما تا حالا چنین حکومت شیعی با این تاریخ طولانی نداشتیم .

عرض کردم از بنی عباس هم ما بنی عباس بغداد خیلی طولانی بود در تاریخ اسلام آن ۵۳۴ سال است ما فعلا تا اینجا کار اگر ادامه پیدا کند به هم نخورد ۵۴۰ سال تشیع به این معنا به معنای ولایت و برائت به معنای اینکه منحصر ما تمام معارف دینی از اهل بیت می گیریم منحصر نه اینکه شریک با کسی به این معنای از تشیع این ۵۴۰ سال است فقط حکومت عثمانی از ما بیشتر است آن ۶۱۰ سال است یا ۶۲۰ سال است غیر از حکومت عثمانی چون بعد از زوال بنی عباس عثمانی ها سر کار بودند غیر از حکومت عثمانی که هنوز از ما بیشتر است ما فعلا از حکومت های متعارف اسلامی

.....
حالا یمن چون روشن نیست اصلا زیدیه خیلی وقت است یمن هستند بیش از ۱۰۰۰ سال است لکن به قول یکی از زیدی ها با من شوخی می کرد می گفت این حکومتی که می گویند یمنی ها زیدی ها در یمن مثل الان ، الان چطور می گویند یمن اینها در یمن ، مثلا زیدی ها بر یمن مسلط هستند اینها تسلطشان مثل الان یک چیزی است مثل مسلط نه دولت روشنی هست نه کذا هست تازه آن یمنی که اعتراف به آن هست یمن جنوبی است این یمن صنعاء نیست هیچ کشوری هم به آن اعتراف یک چیزی مثل الان ، حالا موشک دارند نمی دانم از این حرف ها با این حرف ها یک اثبات وجودی بکنند .

علی ای حال به استثناء زیدیه که دولت بودنش خیلی روشن نیست انصافا فعلا دولت ، آن وقت این دولت از زمان مخصوصا مثل امثال مقدس اردبیلی کاملا دیگر سعی کردند از سلطه ی شیعه خارج بشوند ، از سلطه ی شاهان شیعه یعنی یک حکومت شیعی هم که پیدا شد حس کردند نمی توانند آن فقه شیعه را پیاده کنند .

یکی از حضار : شاید به خاطر همین هم شهید ثانی و اینها نیامدند .

آیت الله مددی : نیامدند دیگر بد و بیراه هم می گویند نه اینکه نیامد در رساله ی نماز جمعه اش بد و بیراه می گوید .

می گوید فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم ولا مری لقد اصابتهم الاولى ، فتنه به آنها رسید ، این را زمان صفویه می گوید ولا مری لقد اصابتهم الاولى فیرجی مثلا یا نسال الله ان یصیبهم الثانية عذاب الیم در رساله ی نماز جمعه اش دارد ایشان خیلی تعبیر تند است . این خوب شهید ثانی ۹۶۰ و خورده ای وفاتش است ۹۶۶ است یا ۵۶ وفاتش است صفویه ۹۰۴ است ۹۰۶ است به ایران هم نیامدند نه خودش آمد نه صاحب مدارک

البته انصافا هم صفویه هم که در ایران سر کار آمدند اول از لبنانی ها تمسک گرفتند بزرگان ما لبنانی هستند ، در خود ایران ما هم تربیت نکرده بودند برای این قسمت تا مدت ها شیخ الاسلام مثلا فرض کنید اولینشان که رسما قرار دادند مرحوم محقق کرکی است که لبنانی است شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل بعد از او مثلا پدر شیخ بهایی بعد از او پدر زن شیخ بهایی ، شیخ علی منشار بعد از او شیخ بهایی ببینید تا چندین نسل همین جور از این

یکی از حضار : اصلا عالم درست و حسابی ایرانی نبود

آیت الله مددی : آها تا کم کم مثل مجلسی و اینها رشد می کنند دقت می کنید ؟ والا اوائل کار در حقیقت این لبنانی ها آمدند ، عده ایشان هم نیامدند مثل مرحوم فرض کنید چیز مرحوم صاحب وسائل ، صاحب وسائل تقریبا شیخ الاسلام خراسان هم بود این خیلی عجیب

است اگر راست باشد شیخ الاسلام به معنای امروزی ما یعنی نظام اداری و سیاسی خراسان زیر نظر ایشان بود این وسائل را نوشتند این همه کتاب نوشتند خیلی توفیق الهی می خواهد مرد فوق العاده

همین عمل عامل جلد اولش علمای جبل عامل خیلی از لبنانی ها را اسم می برد سکن فلان سکن اصفهان ایشان جبل عامل که عمل عامل در ترجمه ی علمای جبل عامل است انصافا خیلی ها را اسم می برد که در ایران بودند خیلی زیاد جلد دو اسمش تذکرة المتبحرین است تراجم علمای شیعه مطلق است ، جلد یک غیر از جلد دو است ، جلد یک فقط خصوص علمای جبل عامل لبنانی ها و چقدر ایران آمدند ساکن ایران شدند و واقعا هم نقش بسیار اساسی و مهمی را در انتشار این تشیع به این معنا اینها انجام دادند

دیگر از ، چون دیگر امروز بحث ما

یکی از حضار : اینها نجف بودند و آمدند ایران ؟ لبنانی ها

آیت الله مددی : غالبا نجف بودند یا خود لبنان ، خود لبنان زیاد ، همان شهید اول ، خود شهید اول آمدند شاگرد فخرالدین که در حله آمده ، آمدند یا نجف یا حله به این حوزه ی عراق بیشترین حوزه ی عراقی که تاثیر گذار بود حوزه ی شیخ طوسی است ، خیلی موثر بود بعد هم پسر ایشان چون جانشین ایشان شد بعد هم نجف دیگر تشکیل شد خیلی تاثیر گذار بود بعد از نجف هم حله ، مکتب حله خیلی تاثیر گذار است .

یکی از حضار : اینها معمولا حله بودند ؟

آیت الله مددی : حله دیدند ، نجف دیدند ، بعد عده ی زیادی هم خود اینها صاحب نظر شدند در خود لبنان در خود آنجا مردمان بسیار موفق بودند عده ای هم رفتند از اینجا آنجا ماندند دیگر ، فرض کنید ابن شعبه رفته آنجا مانده است یا مثل نعمانی رفته آنجا ، مراد از لبنان نه لبنان یعنی مراد شامات در شامات ماندند در حوزه های ما دوره دیده بودند لکن در آنجا ماندند .

دیگر یک کمی آخرش تاریخ شد دیگر بله آقا ؟

یکی از حضار : عالی بود .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين